



iran-emrooz.net | Tue, 14.05.2024, 16:04

نظام محکوم به فروپاشی و ایوزیسیون ناتوان

بهرام خراسانی

طاس لغزنده‌ی واژگونی جمهوری اسلامی، و ناتوانی آن در چاره‌جویی

۱) در کمابیش یک سال گذشته در رسانه‌هایی مانند ایران امروز، اگر نه به اندازه‌ی بایسته اما تا اندازه‌ی نیاز پیرامون مفهوم، سرشت، فرایند پیدایش و پیروزی یا شکست «انقلاب» ها گفتگو‌هایی شده است. کشته شدن مهسا امینی به دست جمهوری اسلامی و پیامدهای آن، انگیزه‌ای نو برای پرداختن بیشتر به این گفتمان دیرینه، بوده است. گویا شاید یافتن پاسخی روشن و کاربردی برای گمانه‌زنی آینده، همراهی مردم با این جنبش انقلابی و پرهیز از تندروی و یا انفعال، درونمایه‌ی اصلی این گفتگوها بوده است. به‌ویژه آنکه در میان ملت‌های منطقه، ایرانیان از کم‌شمار ملت‌های جهان هستند که در کمابیش سد سال گذشته، دو انقلاب سیاسی مشروطیت در ۱۲۸۵ و انقلاب اجتماعی ۱۳۵۷ خورشیدی، و دستکم دو کودتای آشکار و چندین کودتای پنهان و ده‌ها اعتراض و جنبش اجتماعی را به چشم خود دیده‌اند. در این میان، دو رویداد انقلاب مشروطیت و انقلاب بهمن ۱۳۵۷، می‌توانند درس‌ها و آزمون‌هایی گران‌بها برای انقلاب کنونی به شمار روند.

پنهان نمی‌توان ساخت که نقش اندیشه، آگاهی و خواست آزادی‌های سیاسی و اجتماعی این جهانی که «اقتصاد» هم سنج‌های برجسته در آنست، در هر دو انقلاب پیشین گنگ و ناپسندیده بوده است. شاید به این دلیل که در انقلاب مشروطیت، کمابیش ۵ درصد جمعیت کمتر از ۱۰ میلیونی کشور با سواد بود، و ۳۵ درصد شهرنشین. نرخ باسوادی جمعیت در سال ۱۳۵۷ کمابیش ۴۷ درصد و نرخ شهرنشینی نیز به همین اندازه بوده است.

گزاره نیست بگویم که چه در انقلاب مشروطیت و چه در انقلاب ۱۳۵۷، گرچه در سطح نخبگی نشانه‌هایی روشن از اندیشه‌ی نوین سیاسی دیده می‌شد، اما در سطح توده‌ها و بدنه‌ی جامعه نه تنها انقلابی اندیشگی رخ نداده بود، که به دلیل فرصت‌هایی که در اختیار روحانیت شیعه بود، خرافات و کهنه اندیشی بسیار رشد کرده بود. دولت شاه هم که دولتی سکولار بود، در سال‌های پایانی کار خود، تدوین کتاب‌های آموزش و پرورش ابتدایی را به روحانیت ناسپاس و کم سواد شیعه سپرده بود. سپاس آن روحانیان نیز تنها کشتن زنده یاد فرخرو پارسا به حکم خلخالی در اردیبهشت ۱۳۵۹ بود.

در سال‌های پیش از انقلاب، آموزش واقعی توده‌ها نیز در دست مداحان وابسته به حزب هیئت‌های مؤتلفه اسلامی، و خطیبانی مانند شیخ احمد کافی همسو با انجمن حجّتیّه سپرده شده بود که میتوان آن را یکی از خطاهای رژیم شاه به شمار آورد. این در حالی است که پیروزی تاریخی هر انقلاب اجتماعی به معنای فلسفی آن حتماً اگر نام انقلاب به آن ندهیم، بیش از هر چیز در گرو انقلابی اندیشگی و تکنولوژیک در میان توده‌ها و نخبگان است.

به گواهی چشم و گوش، در هردو انقلاب بویژه در انقلاب ۱۳۵۷، اندیشه‌ی ضد تاریخی و ارتجاعی در میان کنشگران و رهبران انقلاب بسیار برجسته و رشد یافته بوده است. از همین رو، انقلاب ۱۳۵۷ را می‌توان رویدادی ژینوسی به شمار آورد که نیمه‌ی پریش و فریبی آن به انسان، سوسیالیسم و عدالت اجتماعی می‌نگریست، و نیمه‌ی اهریمنی آن به مغاک‌های تیره و نابود شده‌ی خلافت عباسی و جنگ و کشتار و شکنجه می‌اندیشید.

با اینهمه، پنهان نمی‌توان ساخت که رهبران مذهبی انقلاب، در دامنه و راستای سنت جنگ سرد و با همه‌ی دشنام‌هایی که به شرق کمونیست و غرب «مادی» می‌دادند، با روش‌های استراتژیک و حساب شده و حتا فریبکارانه‌ی خود، توانستند بسیاری از کمبودهای خویش را جبران و با بهره‌گیری پشت پرده از غرب، انقلاب را به نام و سود خود تمام کند و ۴۵ سال به نام «انقلاب»، سیاه‌ترین حکومت «ارتجاع» را سرپا نگهدارد. پشتیبانی تدارکاتی و تبلیغاتی غرب به ویژه فرانسه از خمینی و یاران مکلا و معمم او، نمود برجسته‌ای از این رفتار بود.

۲) با توجه به آنچه گفتیم، اکنون می‌خواهیم ببینیم جمهوری اسلامی چه سرنوشت ناگزیری دارد، انقلاب یا جنبش انقلابی کنونی، چه جایگاهی در تاریخ ایران دارد و خواهد داشت، و اپوزیسیون رنگارنگ مخالف جمهوری اسلامی با چه فرصت‌ها و تهدیدهایی روبه‌رو است. در این زمینه، پیشاپیش و بی هیچگونه دودلی می‌توان گفت که در ذهن بیشتر جمعیت نسل جوان و میان‌سال کنونی کشور حتا بخش بزرگی از وابستگان به دستگاه دیوانی جمهوری اسلامی، انقلاب اندیشگی بزرگی رخ داده که برگشت ناپذیر است، و یک انقلاب اجتماعی و سیاسی بزرگ را ناگزیر ساخته است. انقلابی که این نگارنده آن را «انقلاب ملی ایران» نامیده است، و در اینجا «ملی» بودن به معنای نقش و جایگاه برجسته‌ی «ملت» و منافع ملی در این جنبش است. «ملت» در معنای گسترده‌ی آن، همه‌ی بنمایه‌های هم‌پیوند جمعیتی و سیاسی مانند طبقه‌های اجتماعی، فرهنگ و سنت‌های قومی و گروهی و مانند آن را دربر می‌گیرد.

در هم‌سنجی با شرایط دو انقلاب پیشین، اکنون کمابیش ۸۰ درصد جمعیت کشور شهرنشین شده است، بیش از ۹۰ درصد جمعیت باسواد هستند، طبقه‌ی میانه نوین هرچند نان سفره‌اش نازک شده، اما هنوز این سفره بخش بزرگی از جامعه را پوشش می‌دهد و آینده از آن او است. برپایه‌ی برخی برآوردها، اینک بیش از ۲۰ درصد جمعیت کشور در شغل‌ها و جایگاه حساس و مؤثر از جمله پزشکان، مهندسان، هنرمندان و نویسندگان در این گروه یا طبقه‌ی اجتماعی جای می‌گیرند. بیشتر آنها اکنون بسیاری از طلسم‌های اندیشگی را که حجاب اجباری نیز یکی از آنها است، با پرداخت هزینه‌های گزاف باطل کرده و خرافات بسیاری را به دور ریخته‌اند. از نقش چیره دین در سیاست گذر کرده، به شکل‌هایی از اندیشه‌ی سکولار و یا سوسیال دموکرات گرایش یافته، و حکومت جمهوری اسلامی را در طاس لغزنده‌ی فروپاشی و واژگونی گرفتار کرده‌اند.

براین پایه، همگرایی هرچه بیشتر درونی آنها و پشتیبانی مردم از انقلاب ملی، کاری است که همه‌ی ایرانیان باید انجام دهند. شاید برخی از آنها رویای بازگشت به شکل تازه‌ای از همین جمهوری اسلامی را در سر داشته، و گوش به زنگ فرصت باشند. اما این هشجاری استراتژیک جامعه و نخبگان آن است که راه این بازگشت سودجویانه را باز بگذارند یا نه. اما آنچه امروز می‌توان گفت آنست که اکنون، جمهوری اسلامی بیشتر به دلیل عملکرد داخلی و جهانی خود، در طاس خودساخته و لغزان واژگونی گرفتار شده و هیچ راه رهایی ندارد. این نظام محکوم به فروپاشی است و اپوزیسیون آن نیز محکوم به کنار آمدن با هم و برافراشتن فراخوان و پرچمی یگانه است. چنانچه این اپوزیسیون رنگارنگ نخواهد یا نتواند از این آمیزش

این رنگ‌ها رنگی زیباتر بسازد، هیچ تضمین وجود ندارد که آنها نیز همانند عنکبوت، با آب دهان پرگویی و ناسزاگویی به هم، طاس لغزان نابودی را برای خود بسازند.

اگر سرنوشت جمهوری اسلامی فروپاشی باشد، سرنوشت ناگزیر «این اپوزیسیون» مردن جسمی تک تک آنها به مرگ طبیعی و نابودی مفهومی و نهادی چیزی به نام «اپوزیسیون جمهوری اسلامی» در آینده‌ی نه چندان دور است. آنگاه دیگر نه در پهنه‌ی زندگی اجتماعی، که در گورستان‌ها و برگ‌های زشت تاریخ ایران از آنها نام خواهند برد. شاید با نام طمع‌کاران، حسودان، دیگری ناپذیران، لجبازان، همدستان جمهوری اسلامی و فزونخواهان ناکام تاریخ سیاسی ایران.

۳) اکنون شاید این پرسش برای کسی پیش آید که این طاس لغزان و ازگونی جمهوری اسلامی چیست، و چرا رهایی از آن برای آن نظام شدنی نیست. شوربختانه یا خوشبختانه من به افسانه‌های دینی تنها از دریچه‌ی «تاریخی» و ارزش هستی‌شناسانه‌ی آنها در تاریخ دین و استوره‌شناسی نگاه می‌کنم نه از دریچه‌ی دینی و کلامی آن. اما اگر می‌خواستم از دریچه‌ی دینی به آن نگاه کنم، باید آن را چیزی مانند چینه‌پل در ادبیات زرتشتی یا پل صراط در ادبیات اسلامی همانند سازم که جز نیکوکاران و رستگاران، کس دیگری را یارای گذر از آن نیست. چنین کسانی هم در ساختار حکومتی جمهوری اسلامی یافت می‌نشدند.

اکنون این نظام حکومتی به گونه‌ای است که جای سالمی در بدن سیاسی و مفهومی خود ندارد و کش شلوار آن چنان کوتاه و پوسیده شده است که هرگز نمی‌توان دو سر آن را به هم گره زد. همین بس که به رویدادهای روز پیرامون خویش نگاه کنیم. در حالیکه فساد اخلاقی و اقتصادی فراگیر همه جا و همه کس را فرا گرفته است، جنگ با زنان و جوانان و نوجوان خواهان حجاب اختیاری هر روز داغ‌تر می‌شود. جنگی که «حجاب‌بانان» حکومتی آن را حافظ حیا و پاکی زنان وانمود می‌کنند، اما زنان و دختران به شکل‌های گوناگون پاسخ می‌دهند: «دیو تویی، هرزه تویی، زن آزاده منم. یا».

به گواهی چشم و گوش، در عمل نیز تاکنون سخن زنان در دیوسیرتی حکومت اسلامی و کارگزاران آن نه تنها در ایران، که در هر جایی که پای اسلام سیاسی به آن باز شده، درست‌تر بوده است. در حالیکه اقتصاد کشور رو به مرگ است و تورم رو به عرش و اقتصاد جامعه نیازمند ثبات، وزارت دارایی و بانک مرکزی که از بنگاه‌های شبه دولتی و وابسته به نهادهای حکومتی هیچ مالیاتی نمی‌گیرند، هر روز با مالیات بستن به این یا آن فعالیت اقتصادی، بحرانی تازه می‌آفرینند، اعتصابی تازه برپا می‌کنند و کارگران و بازنشستگان را که از آینده‌ی زندگی روزانه خود بیمناکند، به خیابان می‌کشند.

نه تنها کنشگران سیاسی فعال، که دیوانسالار، نویسنده و شاعری که نامی هر چند کم دامن دارد، همواره نگران دستگیر شدن خود است، و یا دیگران از او می‌پرسند «چرا تو را نمی‌گیرند؟» مهدی نصیری و صادق زیباکلام و بسیاری کسان دیگر در همین روزها، نمونه‌ی این رفتار هستند. در حالیکه مأموران حکومت پای فلان آدم گمنام تروریست را به تلویزیون و بارگاه خامنه‌ای می‌کشاند تا نشان دهند که از جهان طرد نشده‌اند، کار را بر کارگردان و هنرمند شناخته شده و انسان‌گرایی مانند محمد رسول‌اف چنان تنگ می‌کنند که او ناگزیر به فرار غیرقانونی از کشور خود می‌شود، و جهانی از این فرار و سختگیری با خبر.

اگر جمهوری اسلامی تا ده سال پیش که هنوز مردم نگفته بودند «اصلاح‌طلب اصولگرا دیگه تمومه ماجرا» جمهوری اسلامی می‌توانست خود را از طاس رهایی بخشد، اکنون دیگر این کار شدنی نیست و هر گزارشی از رفتار زشت حجاب‌بانان با دختران و زنان ایرانی که مثتی نمونه از خروار تبه‌کاری‌های رژیم است، بر ژرفا و لغزندگی این طاس و آگاهی جهانیان از آن می‌افزاید. اکنون دیگر دوران اپوزیسیون دگرگونی‌خواه جمهوری اسلامی است که با اتحاد خود راه را بر بیرون آمدن جمهوری اسلامی از این طاس ببندد، و یا با نکوهش‌های بیجا و کین‌توزانه از هم‌زمان بالقوه‌ی خود، طاسی نیز برای خود بسازد. تا خردورزان و خردمندان چه کنند.

بهرام خراسانی
۲۵ اردیبهشت ۱۴۰۳